



عهد و گفتگو

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

مطالعات SPIRITUALITY

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد چائاتان ساکس

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نكوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه و تفسیر توره ربای خیم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت زهری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنرا در فست سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند." - ربای ساکس

تفسیر هفتگی تورات

ویشو: چگونه دنیا را تغییر دهیم

Vayeshev

How to Change the World

مشه بن مایمون در قوانین بازگشت به خدا (هیلخوت تشووا) یکی از نیرومندترین توصیه های ادبیات دینی را بیان می کند. با این شرح، ما و دنیا با اکثریت کارهای خود قضاوت می شویم. او می نویسد:

بنابر این، ما در طول سال، خود را این گونه می نگریم که گویی نیک و بد اعمال ما و اعمال دنیا با هم در تعادل هستند، طوری که عمل بعدی ما هم تعادل زندگی ما و هم تعادل دنیا را تغییر خواهد داد.¹

ما می توانیم تغییر ایجاد کنیم و این تغییر می تواند عظیم باشد. همیشه باید چنین ذهنیتی داشته باشیم.

¹ Maimonides, *Mishneh Torah*, *Hilchot Teshuva* 3:4.

گفته های اندکی می توان یافت که با دیدگاه معمولی ما نسبت به دنیا این قدر در تضاد باشند. هر یک از ما می داند که یگانه است و هفت بیلیون نفر دیگر امروز در دنیا هستند. ما چه تغییر قابل ملاحظه ای می توانیم ایجاد کنیم؟ ما فقط یک موج در اقیانوس و یک ذره شن در ساحل و غباری هستیم بر سطح ابدیت. آیا قابل فهم است که ما با یک عمل بتوانیم مسیر زندگی خود را تغییر دهیم، چه رسد به مسیر کل بشریت؟ پاراشای این هفته ما می گوید: بله می توانیم.

بر اساس داستان فرزندان یعقوب، تنش میان فرزندان او به سرعت بالا گرفت و به خشونت گرایید. یوسف یازدهمین فرزند از دوازده فرزند، پسر محبوب یعقوب است. تورات می گوید که او فرزند پیری یعقوب بود. از همه مهمتر، اولین فرزند همسر محبوب او راحل بود. "یعقوب یوسف را بیشتر از پسران دیگر خود دوست داشت." (پیدایش ۳۷:۳) و آنها اینرا می دانستند و ناراحت بودند. آنها به مهر پدر خود حسادت می کردند. آنها با رویاهای یوسف درباره بزرگ بودن خودش برانگیخته شده بودند. منظره قبای چندرنگی که یعقوب به نشانه عشق خود یوسف داده بود، آنها را خشمگین ساخته بود. تا آنکه فرصتی به دست آوردند. برادران دور از خانه مشغول چرای گله بودند. یوسف را از دور دیدند که نزدیک می شد. یعقوب او را فرستاده بود که به کار آنها نظارت کند. حسد و خشم آنها به نقطه جوش رسید و تصمیم به انتقامی خشونت بار گرفتند. به یکدیگر گفتند:

روباین دارد می آید! اینک او را بکشیم و در چاهی بیندازیم. می توانیم بگوییم که جانوری وحشی او را درید. آن وقت می بینیم که رویاهای او چه از آب درمی آیند! (پیدایش ۲۰-۱۹:۳۷)

تنها یکی از برادران، روبن مخالفت کرد. او می دانست که پیشنهاد آنها نادرست است و اعتراض کرد. تورات در اینجا کاری خارق العاده می کند. چیزی می گوید که با معنای لفظی نمی تواند حقیقت داشته باشد و ما که داستان را می خوانیم، اینرا می دانیم. متن می گوید: "وقتی روبن اینرا شنید یوسف را از دست آنها نجات داد" (پیدایش ۳۷:۲۱).

ما می دانیم که این حقیقت ندارد، زیرا پس از آن اتفاق دیگری افتاد. روبن وقتی فهمید که تنها مخالف این کار است حيله ای به کار بست و گفت: او را نکشیم. زنده در چاهی در بیابان بیندازیم و بگذاریم که بمیرد. به این صورت، مستقیماً مسئول مرگ او نخواهیم بود. قصد او این بود که بعداً وقتی همه جای دیگری بودند، به سر چاه برگردد و یوسف را نجات بدهد. وقتی تورات می گوید که روبن اینرا شنید و یوسف را از دست آنها نجات داد، این اصل را به کار می بندد که "خدا نیت خیر را همچون عمل نیک به حساب می آورد." ² روبن می خواست یوسف را نجات دهد و قصد این کار را داشت، اما در واقع شکست خورد. آن لحظه گذشت و تا او وارد عمل شد، دیگر خیلی دیر بود. وقتی به سر چاه برگشت، متوجه شد که یوسف آنجا نبود. او به بردگی فروخته شده بود.

در این مورد یک میدراش می گوید:

اگر روبن می دانست که خدای متعال در مورد او می نویسد: "وقتی روبن را شنید او را نجات داد"، یوسف را از چاه بالا می آورد و روی شانه خود نزد پدر می برد. ³

این چه معنایی دارد؟

² Tosefta, *Pe'ah* 1:4.

³ Tanchuma, *Vayeshev*, p. 13.

در نظر بگیرید که چه اتفاقی می افتاد اگر روبن همان لحظه این کار را می کرد؟ یوسف به بردگی فروخته نمی شد. به مصر برده نمی شد. برای پوتیفار کار نمی کرد و همسر پوتیفار عاشق او نمی شد. او با تهمتی دروغ به زندان نمی افتاد. خواب های سرپیشخدمت و آشپز را تعبیر نمی کرد و دو سال پس از آن رویای فرعون را تعبیر نمی کرد. او وزیر مصر نمی شد و نمی توانست خاندان خود را برای اقامت به آنجا بیاورد.

بیشک، خدا سال های پیش به ابراهیم گفته بود: "بدان که قطعاً اخلاف تو در سرزمینی که مال خود آنها نخواهد بود، به غربت خواهند رفت و آنها برای چهارصد سال به بردگی گرفته خواهند شد. (پیدایش ۱۵:۱۳). بنی اسرائیل برده خواهند شد و دیگر ماجراها. اما دستکم این رویدادها اتفاق نمی افتادند اگر خانواده آنها دچار اختلاف نبود. اگر چنین نبود، یک فصل کامل تقصیر و شرمندگی می توانست اتفاق نیفتد.

چه می شد اگر فقط روبن آنچه ما می دانیم را می دانست. اگر می توانست تورات را بخواند. اما ما نمی توانیم کتاب هایی را که پیامدهای بلندمدت کارهای ما را نشان می دهند، بخوانیم. هرگز نمی توانیم بفهمیم چقدر زندگی ما زندگی دیگران را تحت تاثیر قرار می دهد.

داستانی هست که آنرا بسیار تکان دهنده می دانم: این که در سال ۱۹۶۶ یک پسر یازده ساله آمریکایی همراه خانواده اش در محله ای سفیدپوست نشین در واشینگتن ساکن شد.⁴ او همراه خواهران و برادرانش روی پلکان خانه نشسته بود تا ببیند همسایگان با آنها چه برخوردی می کنند. هیچ کس با آنها احوالپرسی نکرد. رهگذران به آنها چشم می دوختند، اما هیچ کس برای آنها لبخند یا نگاهی خوشامدگو نداشت. همه داستان های

⁴ Stephen Carter, *Civility* (New York: Basic Books, 1999), pp. 61–75.

ترسناکی که او درباره رفتار سفیدپوستان با سیاهپوستان انجام داده بودند، به نظر او داشت اتفاق می افتاد. سال های بعد، او هنگام نوشتن درباره آن روزهای اول در خانه جدید گفت: "می دانستیم که به آنجا خوش نیامده بودیم. می دانستیم که آنجا ما را دوست نداشتند. می دانستیم که آنجا هیچ دوستی نداشتیم. دانستم که نباید به آنجا اسباب کشی می کردیم."

وقتی که در این فکرها بود، زنی از آن سوی خیابان رو به بچه ها کرد و لبخند بر لب گفت: "خوش آمدید!" سپس درون خانه ای رفت و چند دقیقه بعد، با یک سینی پر از نوشیدنی و ساندویچ های پنیر خامه ای و مربا بیرون آمد و به سوی بچه ها آمد تا به آنها خوشامد بگوید. مرد جوان سال ها بعد نوشت: آن لحظه، زندگی او را تغییر داد. به او حس تعلقی داد که پیشتر احساس نکرده بود. به او فهماند که در زمانی که مناسبات نژادی در ایالات متحده هنوز بر اساس تبعیض بود و یک خانواده سیاهپوست نمی توانست در محله ای سفیدپوست نشین راحت باشند و روابط بر اساس رنگ نباشد. در طول سال ها او دریافت که آن زن همسایه روبه رو چه اندازه قابل ستایش بود و همان نخستین حرکت خودجوش خوشامدگویی برای او تا چه اندازه خاطره ای تعیین کننده شد. این رفتار دیوار جدایی را فرو ریخت و غریبه ها با هم دوست کرد.

آن مرد جوان، استفان کارتر، سرانجام استاد حقوق دانشگاه ییل شد و کتابی نوشت درمورد آنچه آن روز دریافته بود. او آن کتاب را چنین نامید: مدنیت – *Civility*

او به ما می گوید که نام آن زن، سارا کستنهام بود و در جوانی مرد. می افزاید که اتفاقی نبود که آن زن یک یهودی دیندار بود. نوشت: "در سنت یهودیت به این رفتار مدنی، خسد می گویند – یعنی انجام کارهای مهرآمیز – که به نوبه خود از این فهم برمی خیزد که انسان به صورت و شباهت خدا آفریده شده است."

او می افزاید: رفتار مدنی را می توان بخشی از خسد دانست: در واقع نیاز به مهر و احسان نسبت به همشهری های ما دارد، از جمله آنها که غریب هستند؛ حتی وقتی این کار دشوار است."

او می نویسد:

تا امروز، می توانم چشمانم را ببندم و روی زبانم نرمی و شیرینی ساندویچ های پنیر خامه ای و مربا را که در آن بعداز ظهر تابستانی احساس کنم؛ آن روزی که دریافتم چگونه یک رفتار اصیل مدنی می تواند یک زندگی را برای همیشه تغییر دهد.

میشنا می نویسد که یک زندگی مانند یک جهان است.⁵ یک زندگی را تغییر بده، آن گاه جهان را تغییر می دهی. این گونه است که تغییر ایجاد می کنیم: هر زندگی، هر روز و هر روز یک عمل. هیچ گاه پیشاپیش تاثیر یک عمل را نمی دانیم. گاه هیچوقت اصلاً آنرا در نمی یابیم. سارا کسلبام مانند روبن در آن لحظه، هیچ گاه کتابی را که داستان پیامدهای درازمدت کار او را نوشته بود، نخوانده بودند. اما آن زن عمل کرد. او تردید به خود راه نداد. مشه بن مایمون نوشت که ما هم هیچ گاه نمی دانیم، اما عمل بعدی ما می تواند تعادل زندگی فردی دیگر یا خود ما را تغییر دهد. زندگی ما بی نتیجه نیست و پیامدهایی دارد. ما می توانیم در دنیا تغییر ایجاد کنیم. وقتی چنین می کنیم، به شریک خدا در کار رستگار سازی انسان تبدیل می شویم و آنچه دنیا لازم دارد را یک قدم نزدیکتر می سازیم.

شبات شالوم

⁵ Mishna Sanhedrin 4:5 (original manuscript text).

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت
دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved